

## برهان جایگشت علیه رئالیسم متافیزیکی

سیدمحمدعلی حجتی\*

سلیمان پناهی\*\*

### چکیده

رئالیسم ایده‌ای است شهودی که عموم انسان‌ها آن را به طور صریح یا ضمنی پذیرفته‌اند. کم‌تر کسی هست که وجود اشیای مستقل از ذهن یا ارتباط میان صدق و اوضاع جهان را نپذیرد، اما چگونگی ارتباط زبان با واقعیت محل بحث‌های زیادی است. یکی از نظریاتی که با شهود ما سازگاری بیش‌تری دارد انطباق میان اجزای زبان با عناصر عالم خارج است؛ اما مانند بسیاری دیگر از ایده‌های شهودی با تدقیق در این مسئله، ایرادات مهمی به این تلقی ساده از انطباق میان جهان و زبان وارد می‌شود. هیلاری پاتنم، فیلسوف نام‌دار معاصر امریکایی، نوعی خاص از رئالیسم را که خود «رئالیسم متافیزیکی» (از این پس به اختصار، رئالیسم) می‌خواند و مدعی چنین دیدگاهی درباره ارتباط زبان و جهان است نقد می‌کند؛ وی در این راه از استدلال‌های مبتنی بر نظریه مدل نیز بهره می‌گیرد. نظریه مدل بخشی از علم ریاضیات است که روابط میان زبان و تعبیرهای زبان را بررسی می‌کند. متن حاضر سعی در توضیح، تحلیل، و نقد کم‌تر فنی و بیش‌تر شهودی «استدلال جایگشت» دارد که پاتنم علیه رئالیسم طرح کرده است. آنچه پاتنم در این استدلال سعی در نشان دادن آن دارد این است که مدلول یا مصداق عبارات زبان در نگاه رئالیستی قابل تثبیت شدن نیستند.

**کلیدواژه‌ها:** نظریه مدل، پاتنم، رئالیسم، برهان جایگشت.

\* دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول) [hojatima@modares.ac.ir](mailto:hojatima@modares.ac.ir)

\*\* کارشناس ارشد فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس [alman.panahi@gmail.com](mailto:alman.panahi@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۱۵

## ۱. مقدمه

برهان جایگشت (permutation argument) پاتنم (Hilary Putnam) بخشی از یک منظومه بزرگ‌تر از استدلال‌های وی است. در نتیجه برای فهم درست این برهان حداقل باید روند کلی استدلال وی را دانست. در نظر پاتنم توانایی ارجاع به بیرون از ذهن به نوعی شرط پیشین معناداری است؛ این امر هم از برداشت وی از معنا و هم از متن نوشته‌های وی پیداست. وی می‌نویسد:

تمام مسئله‌ای که ما در پی آنیم این است که چگونه بازنمایی می‌تواند ما را قادر سازد که به چیزی بیرون ذهنمان ارجاع دهیم... اگر من در مورد کسی بگویم که وی باور دارد یک لیوان آب روی میز است، آن‌گاه طبیعتاً توانایی ارجاع‌دادن به آب را (به طور ضمنی) به وی نسبت می‌دهم (Putnam, 1981: 27).

وی در مقاله معروف خود «معنای معنا» ('The Meaning of Meaning') به طور تمام عیار از این ایده دفاع می‌کند که معنا درون سر ما نیست بلکه جهان خارج است که در تعیین معنا دخیل است. این بیرون‌گرایی معنایی (meaning externalism) کاملاً با پیشینی‌دانستن ارجاع برای معناداری سازگار است. پس نباید بی‌راه باشد اگر پاتنم یکی از دلایل مهم خود را در رد آنچه رئالیسم متافیزیکی (metaphysical realism) می‌خواند ناتوانی این دیدگاه در توجیه توانایی ما در تثبیت مدلول‌های زبان، که از نظر پاتنم عامل اصلی معناداری زبان ماست، بداند. در واقع اگر بخواهیم ساختار استدلال جایگشت پاتنم (در کتاب عقل، صدق، و تاریخ) را علیه رئالیسم متافیزیکی خلاصه کنیم مقدمات و گام‌های استدلال به چنین شکلی در می‌آید:

مقدمه نخست: رئالیسم متافیزیکی مبتنی بر سه باور زیر است (و پاتنم معتقد است باور به آن‌ها مستلزم قدرت بر تثبیت مصداق است):

۱. جهان متشکل از اشیا (موجودیت‌ها)ی تثبیت‌شده کاملاً مستقل از ذهن است؛
۲. صدق مشتمل است بر نوعی مطابقت میان کلمه‌ها یا فکر — نشانه‌ها و چیزهای بیرونی و مجموعه‌های این چیزها؛

۳. دقیقاً یک توصیف درست از چگونگی بودن جهان وجود دارد.

مقدمه دوم: معنا درون سر ما نیست ولی معناداری در گرو توانایی ما به ارجاع به عالم خارج است و ارجاع به عالم خارج نیز در گرو تثبیت مدلول عبارات زبانی است (اگر شما

بیرون‌گرایی معنایی باشید برای توانایی به ارجاع، که پیش‌نیاز معناداری است، باید بتوانید تعبیر یا مدل یک عبارت زبانی را ثابت کنید یا فراجنگ آورید).

مقدمه سوم: کلام ما معنا دارد و این بدان معناست که در واقعیت امر، ما موفق به ارجاع می‌شویم، یعنی موفق به تثبیت مدلول عبارات زبانی می‌شویم.

گام اول استدلال: آنچه درون سر ما می‌گذرد نمی‌تواند تعیین‌کننده مصداق عبارات زبانی باشد؛

گام دوم استدلال: «محتوای تعریفی» (intension)<sup>۱</sup> که مشخص‌کننده دامنه مصداق‌های (extension) هر عبارت در هر تعبیر است نمی‌تواند تعیین‌کننده معنای عبارات باشد؛ زیرا عبارات منطقاً برابر (که در همه جهان‌های ممکن، هم‌دامنه هستند) لزوماً هم معنا نیستند (یکی از دلایلی که به نظر می‌رسد پاتنم توانایی ارجاع یا درواقع توانایی تثبیت مدلول عبارات را شرط معناداری می‌داند همین بخش استدلال وی است. وی برای نشان‌دادن این امر که مدلول عبارات تثبیت نمی‌شود استدلال می‌کند که محتوای تعریفی همان معنا نیست؛ این یعنی اگر چنین می‌بود آن‌گاه توانایی ارجاع ممکن بود. یعنی اگر نظریه‌ای در مورد محتوای تعریفی که تعیین‌کننده دامنه عبارت‌ها است می‌توانست نظریه‌ای در مورد معنا باشد آن‌گاه ما می‌توانستیم بگوییم توانایی ارجاع داریم).

گام سوم استدلال: قیده‌های عملی (operational)<sup>۲</sup> و نظری (theoretical) برای تعیین یک تعبیر برای زبان (معنادهی یا توانایی تثبیت مدلول) کافی نیست. ایراد این قیود آن است که با تکیه بر شرایط صدق کل یک عبارت مرکب سعی در تثبیت مدلول عبارات تشکیل‌دهنده آن (عبارت مرکب) دارد. برای این گام استدلال، پاتنم از برهان جایگشت استفاده می‌کند.

نتیجه: پیش‌فرض‌های رئالیسم متافیزیکی قادر به توجیه چگونگی تثبیت مدلول‌ها (معناداری عبارت‌ها) توسط ما نیست؛ پس رئالیسم متافیزیکی قابل قبول نیست.

در ادامه به شرح مختصر مقدمه‌ها و گام‌های استدلال پرداخته خواهد شد و در پایان بعضی نقدها درباره استدلال ذکر خواهد شد. اما نخست توضیح چند مفهوم، لازم به نظر می‌رسد.

## ۲. توضیح چند مفهوم اساسی نظریه مدل (model theoretic argument)

آلفرد تارسکی پیشنهاد می‌کند که حتماً در هر زبان باید عبارات زبانی را از آنچه این

عبارات به آن ارجاع می‌دهند جدا کرد.<sup>۳</sup> مثلاً اگر زبان فارسی را در نظر بگیریم، در عبارت «سگ من باهوش است» باید چنین تحلیل کرد که «سگ» به سگی از مجموعه سگ‌ها، «من» به فرد گوینده، ترکیب «سگ من» به سگی خاص و «باهوش بودن» به تابعی ارجاع می‌دهد که دامنه آن مثلاً موجودات زنده کره زمین و برد آن مجموعه موجودات باهوش است. چنان‌که می‌بینیم این پیشنهاد تارسکی در مورد عباراتی که به اشیا ارجاع می‌دهند کمی بدیهی به نظر می‌رسد اما در مورد دیگر اجزای زبان مثل عباراتی که بیان‌کننده خصوصیات یا روابط یا ادات منطقی هستند چندان ساده نیست و نیاز به تعیین شرایطی است. مثلاً در مورد خصوصیت «باهوش بودن» می‌بینیم که نیاز به گشودن پای مفهوم تابع به تحلیل زبان و تعریف دامنه سخن داریم، همین نیاز مبنای ایجاد نظریه مدل شده است.

در این روش تحلیل، برای هر زبان مورد بررسی اعم از زبان‌های طبیعی مثل فارسی یا زبان‌های ساختگی مثل زبان‌های متداول در بیان ریاضیات، مجموعه‌ای از اشیا، صفات و روابط در نظر می‌گیرند که در مجموع «ساختار آن زبان» نامیده می‌شود. مجموعه اشیا برای بی‌مصدق بودن اسامی زبان است و نباید تهی باشد. صفات مبین خصایصی هستند که هر شیء به صورت فردی دارد و روابط نیز بیان‌کننده ارتباطات میان یک شیء با خود و دیگر اشیا است. عبارات زبانی‌ای که به اشیا دلالت دارند «شیء - نشانه»، عباراتی که به صفات دلالت دارند «تابع - نشانه» یا «محمول - نشانه» و عباراتی که به روابط دلالت دارند «رابطه - نشانه» خوانده می‌شوند. سپس عبارات صدق و کذب‌پذیر یک زبان (که همان گزاره‌ها هستند) مشخص می‌شود؛ مثلاً در فارسی «بیا این‌جا» صدق و کذب‌پذیر نیست اما «حسن این جاست» صدق و کذب‌پذیر است. به این بخش از تعیین قراردادهای زبانی «نحو» (syntax) گفته می‌شود. پس از تعیین عبارات صدق و کذب‌پذیر نوبت به تعیین شرایط صدق عبارات صدق و کذب‌پذیر زبان می‌رسد که «دلالت‌شناسی» (semantic) نامیده می‌شود، در این مرحله شرایط صدق گزاره‌های ساده و مسور و همین‌طور ترکیب گزاره‌ها که به واسطه ادات‌های منطقی به هم مرتبط می‌شوند مشخص می‌شود؛ این امر به واسطه مفهوم مدل انجام می‌شود که حداقل برای یک گزاره و به شیوه زیر تعریف می‌شود:

الف) گزاره S از زبان L را در نظر بگیرید، ساختار M را مدل گزاره S می‌نامند اگر و فقط اگر S در M صدق‌پذیر باشد.

حال اگر فارسی و گزاره «برف سفید است» را در نظر بگیریم و جهان را به جای ساختار M بگذاریم آن‌گاه داریم:

(ب) جهان، مدلی برای گزاره «برف سفید است» است اگر و فقط اگر «برف سفید است» در جهان صدق‌پذیر باشد.

آن‌چه «ب» بیان می‌کند به طور خلاصه این است که:

«برف سفید است» صادق است اگر و فقط اگر برف سفید است.

که همان قاعده «حذف علامت نقل قول» (disquotational) است (در قسمت بعدی از آن سخن به میان می‌آید).

شرایطی که برای مدل یک گزاره برقرار است برای مجموعه‌ای از گزاره‌های یک زبان که به آن «نظریه» گویند نیز برقرار است (نظریه مجموعه‌ای از جمله‌های زبان است که تحت رابطه استنتاج‌پذیری بسته است، یعنی هر جمله که از آن مجموعه استنتاج می‌شود عضوی از آن مجموعه باشد) (اردشیر، ۱۳۸۳: ۱۲۷)؛ یعنی:

(پ) اگر مجموعه T از گزاره‌های یک زبان L را در نظر بگیریم، آن‌گاه ساختار M را مدل T می‌نامیم اگر همه گزاره‌های T در ساختار M صدق‌پذیر باشند.

در این جا لازم است به دو مفهوم که در ادامه مقاله به آن‌ها برمی‌خوریم اشاره کنیم؛ این دو مفهوم عبارت‌اند از دامنه مصداق‌ها و محتوای تعریفی. به مجموعه‌ای از اشیا یا هویاتی که اطلاق یک عبارت زبانی به آن‌ها صادق است دامنه مصداق‌های آن عبارت گویند. برای مثال، مجموعه همه سگ‌ها دامنه مصداق‌های عبارت «سگ» است. اما الفاظ به تابعی احتیاج دارند که دامنه مصداق‌های آن‌ها را در هر متنی معین کند؛ مثلاً اگر در مورد جهان واقعی حرف می‌زنیم مجموعه همه سگ‌ها به مجموعه همه سگ‌های موجود در جهان واقع تبدیل می‌شود. یک مثال بهتر می‌تواند عبارت «من» باشد این عبارت نیاز به تابعی دارد که در هر متنی مجموعه مدلول‌های آن را مشخص کند؛ به چنین تابعی محتوای تعریفی عبارت گویند. بنا به تعریف پاتنم آن‌چه محتوای تعریفی انجام می‌دهد عبارت است از مشخص کردن چگونگی وابستگی یک دامنه مصداق به جهان ممکن که فراهم آورنده تعبیر عبارات زبانی است (Putnam, 1981: 27). مثلاً اگر عبارت «من روی صندلی نشسته‌ام» را در این جهان واقعی بخواهیم تعبیر کنیم این که «من» به چه چیز ارجاع می‌دهد (مثلاً به خود صادرکننده گزاره ارجاع دارد) محتوای تعریفی عبارت گویند. با این مختصر به سراغ توضیح مقدمات و گام‌های استدلال می‌رویم.

### ۳. رئالیسم متافیزیکی

پرسش از ماهیت و امکان رئالیسم همواره یکی از مباحث داغ در حوزه‌های گوناگون فلسفه از اخلاق و زیباشناسی گرفته تا ریاضیات و علوم طبیعی بوده است. البته رئالیست‌بودن در حوزه‌های گوناگون فلسفه معانی متفاوتی دارد و ممکن است فیلسوفی مثلاً در حوزه علوم طبیعی رئالیست و در حوزه ریاضیات غیر رئالیست باشد. با این حال شاید بتوان درون‌مایه مشترک همه این رویکردهای رئالیستی را این تعریف الکساندر میلر از آنچه وی رئالیسم عام (generic realism) می‌نامد دانست:

به طور عام، جایی که اشیای مشخص یک مبحث عبارت‌اند از الف و ب و پ و خصوصیات مشخص آن‌ها عبارت‌اند از س بودن و ش بودن و ص بودن رئالیست‌بودن در مورد آن مبحث معمولاً شکل چنین ادعایی به خود می‌گیرد:

رئالیسم عمومی: الف و ب و پ و امثال آن وجود دارند و این واقعیت که آن‌ها وجود دارند و خصوصیات مانند س بودن و ش بودن و ص بودن را دارند از باورها و تجربه‌های زبانی و شاکله‌های مفهومی هر شخصی مستقل است (Miller, 2010).

اما پاتنم در مواضع متعددی دسته‌ای از رئالیست‌ها را که وی به آن‌ها سه باور زیر را نسبت می‌دهد<sup>۱</sup> رئالیست متافیزیکی می‌خواند و نقد خود را متوجه آن‌ها می‌کند. این باورها عبارت‌اند از:

۱. جهان متشکل است از اشیا (موجودیت‌ها)ی تثبیت‌شده کاملاً مستقل از ذهن؛
۲. صدق مشتمل است بر نوعی مطابقت میان کلمه‌ها یا فکر— نشانه‌ها و چیزهای بیرونی و مجموعه‌های این چیزها؛
۳. دقیقاً یک توصیف درست از چگونگی‌بودن جهان وجود دارد.

در توضیح باید گفت که باور نخست همان چیزی است که تحت عنوان رئالیسم عام مطرح شد. اما دومین حلقه از این زنجیره سه‌گانه بر این باور مبتنی است که اوضاع عالم خارج از ذهن است که گزاره‌های زبان را صادق یا کاذب می‌کند خود این ایده به‌تنهایی محل نزاع چندانی نیست، اما این رویکرد وقتی توأم می‌شود با فرض تناظری مستقیم و سراسر میان اشیا و روابط عالم خارج از یک سو و نمادهای زبانی از سوی دیگر، محل مناقشه قرار می‌گیرد. وجود چنین تناظری بیش‌تر ناشی از برداشتی است که از قاعده حذف علامت نقل قول می‌شود. در قسمت قبل درباره این قاعده سخن گفته شد؛ قاعده‌ای که آلفرد تارسکی ریاضی‌دان و منطق‌دان برجسته قرن بیستم، برای تبیین مفهوم صدق، ارائه داده

است، چیزی که خود تارسکی در موردش بی طرف می ماند. این قاعده به طور خلاصه عبارت از این است که برای فهم «P صادق است» در جایی که P جمله است فقط کافی است P را از علامت نقل قول خارج کنید (به عبارت دیگر فهم شرایط صدق چیزی بیش از فهم معنا نیست).

بنا به قاعده حذف علامت نقل قول:

«برف سفید است» صادق است اگر و فقط اگر برف سفید است.

البته برای رسیدن به چنین رابطه‌ای میان زبان و مدل، زبان باید خصوصیات داشته باشد که خارج از حوصله مقاله حاضر است (لازم به ذکر است که زبانی که برای بیان رابطه میان یک زبان و مدل آن زبان مورد استفاده قرار می گیرد را فرازبان گویند. یعنی جمله بالا یک جمله از فرازبان زبان طبیعی به حساب می آید). همین قدر برای ما لازم است که این تناظر قابل برقراردن است.<sup>۹</sup> این تعریف از صدق قابلیت برداشتی کاملاً مکانیکی و رئالیستی دارد که پاتنم آن را چنین بیان می کند:

ادعایی که نظریه حذف نقل قول بسط می دهد این است که پاسخ به سؤال این چه معنایی می دهد که بگوییم چیزی صادق است؟ نیاز به این ندارد که خودمان در مورد آن چیز، معنایش یا این که چگونه تأیید می شود چیزی بدانیم. می توان تعبیری مادی یا تأییدگرایانه یا ابطالگرایانه یا ... داشت. در این دیدگاه صدق به طور جالبی از نظر فلسفی خنثی است؛ صرفاً ابزاری است برای ارتقای دلالت شناسی، برای ارتقای عبارت از زبان موضوع به فرازبان ... این ابزار هیچ کار معرفتی یا متافیزیکی ای انجام نمی دهد (Putnam, 1983: 76).

آخرین حلقه از این زنجیره باورها که به نوعی نتیجه دو باور قبلی به حساب می آید چنین شکل می گیرد: عالم خارج مجموعه‌ای یگانه از اشیا و روابط میان آنها است، از دیگر سو تناظری یک به یک و مستقیم میان نشانه‌های زبانی ما و عالم خارج می تواند وجود داشته باشد (در وضعیتی ایدئال که انسان بتواند جهان را چنان بشناسد که برای همه اشیا و روابط واژه‌ای وضع کند) حال اگر کلیه حقایق عالم را در قالب گزاره‌های صادق بتوان بیان کرد آن گاه مجموعه واحدی از گزاره‌های صادق وجود خواهد داشت که بیان کننده کل اوضاع جهان خواهد بود.

#### ۴. معنا

امروزه نظریه‌های معنا پیشرفت‌های زیادی کرده‌اند و ادبیات راجع به معنا بسیار غنی شده

است، اما اگر بخواهیم بخش‌های مهم نظر پاتنم درباره معنا را، در زمان نگارش استدلال‌های خود علیه رئالیسم متافیزیکی، به اختصار بگوییم می‌توان چنین گفت: وی در دو مقاله «معنا و مصداق»<sup>۶</sup> و «معنای معنا» دو ایده، به گفته خود سستی، را درباره معنا نقد می‌کند:

۱. دانستن معنای یک عبارت صرفاً مسئله قرارگرفتن در یک وضع روانی به‌خصوص است؛

۲. معنای یک عبارت گستره مصداق‌های آن عبارت را معین می‌کند.

وی معتقد است با وجود این‌که فرگه این باور سستی را که معنا یک هویت ذهنی است نقد می‌کند و معنا را هویتی انتزاعی ولی عینی می‌داند که جنبه عمومی دارد اما باز به هر دو ایده ذکرشده پایبند است (Putnam, 2001: 90). وی برای نقد باور نخست از آزمون ذهنی معروف «دوقلوی زمین» (twin earth) استفاده می‌کند. در این آزمون سیاره دوقلوی زمین سیاره‌ای است کاملاً مانند سیاره ما که همه چیز در آن مانند زمین است با این تفاوت که فرمول آب (و فقط فرمول آن و نه ظاهر آن) به جای  $H_2O$ ، XYZ است. بر این اساس انسان ساکن این سیاره وقتی که به آب فکر می‌کند تصویر ذهنی‌ای کاملاً مانند ما دارد، اما وقتی از لفظ «آب» استفاده می‌کند به چیز دیگری به غیر از آنچه ما هنگام استفاده از این لفظ ارجاع می‌دهیم، ارجاع خواهد داد. درواقع پاتنم میان دو گزینه زیر دومی را بر می‌گزیند:

- آب در زمین و دوقلوی همتای آن دارای یک معناست اما مصداق‌های متفاوتی دارد. این دیدگاه به آن‌جا ختم می‌شود که بگوییم چنین نیست که همواره آب  $H_2O$  باشد.

- از آن‌جا که مصداق‌های لفظ «آب» در دو جهان متفاوت هستند این لفظ در این دو سیاره معناهای متفاوتی دارد.

برای کسانی که با این آزمایش فکری مشکل دارند پاتنم مثال انسان‌هایی را می‌زند که پیش از کشف فرمول شیمیایی آب می‌زیستند. وی استدلال می‌کند که چنین نیست که معنای عبارت‌ها با هر پیشرفت مهم علمی تغییر کند؛ زیرا اگر چنین بود دیگر ما کشف نمی‌کردیم که آب همان  $H_2O$  است بلکه قرارداد (وضع) می‌کردیم که آب  $H_2O$  است و این از نظر وی آشکارا غلط است. بلکه از نظر وی آنچه ما از لفظ آب مراد می‌کنیم همان طبیعتی را دارد که عنصر آب روی کره زمین دارد (Putnam, 1981: 24). در هر دوی این موارد پاتنم سعی دارد نشان دهد دامنه مصداق‌های یک عبارت (که از نظر وی به طور شهودی معنای آن عبارت تلقی می‌شوند) تابع وضعیت روانی سخن‌گویان زبان نیستند.



برای نقد باور دوم می‌توان به مثال «طلا»ی وی اشاره کرد؛ به طور عرفی همه ما معنای طلا را می‌دانیم ولی آیا دامنه مصادیق آن را نیز می‌دانیم؟ البته که نه. در این مورد به نظر متخصصان اعتماد می‌کنیم. البته هدف پاتنم از طرح مثال طلا اشاره به خاصیت جمعی معنا است. وی می‌نویسد:

دو نوع ابزار در جهان وجود دارند: ابزارهایی مثل چکش یا پیچ‌گوشتی که می‌توانند به طور شخصی استفاده شوند و ابزارهایی مثل کشتی بخار که برای استفاده نیازمند فعالیت دسته‌جمعی هستند. کلمه‌ها عموماً (به غلط) ابزارهایی از نوع اول پنداشته می‌شوند (Putnam, 2001: 94).

وی همچنین می‌نویسد:

دامنه مصادیق یک عبارت با مفهومی که یک نفر در سر دارد تثبیت نمی‌شود ... زیرا دامنه مصادیق عموماً به شکل اجتماعی تعیین می‌شود ... و دامنه مصادیق در بعضی موارد به طور اشاری معین می‌شود. دامنه مصادیق یک عبارت به ماهیت واقعی یک چیز مشخص که به عنوان الگو یا نمونه استفاده می‌شود بستگی دارد ... نام‌هایی مانند «ببر» یا «آب» با اسامی خاص بسیار متفاوت‌اند. فرد می‌تواند یک اسم خاص را بدون دانستن هیچ‌چیز، به جز اسم، در مورد مدلول آن اسم به‌درستی به‌کار ببرد، اما کلمه «ببر» را نمی‌تواند به‌درستی استفاده کند ... در این‌گونه موارد (اسامی انواع) مفهوم‌ها بسیار در معنا مؤثرند (Putnam, 1975: 245-247).

چنان‌که دیده می‌شود وی رویکردی کاملاً مصداقی به معنا دارد با وجود این‌که مفهوم‌ها را در کاربرد صحیح مؤثر می‌داند و البته این مفهوم‌ها به نحو فردی شکل نمی‌گیرند و کاملاً خاصیت بین‌الذهانی دارند. از دیگر نشانه‌های رویکرد مصداقی پاتنم به معنا، نقدی است که وی به دیدگاه دیویدسن در مورد به‌کار بستن نظریه صدق یک زبان به عنوان نظریه معنای آن زبان وارد می‌داند. در دیدگاه دیویدسن معنای عبارات را می‌توان از خلال شرایط صدقشان دانست، مثلاً معنای & را می‌توان از خلال شرایط صدق عبارتی مثل R&S دانست. نقد پاتنم به این رویکرد چنین است:

مشکل آشکار این است: در مورد بسیاری از کلمه‌ها یک تعریف صدق به طور مصداقی درست می‌توان ارائه کرد که به هیچ وجه نظریه‌ای در مورد معنای آن عبارت نیستند. مثلاً عبارت (لفظ) «آب» در مورد X صادق است اگر و فقط اگر  $H_2O$  باشد. در نظر بگیریید ... حال فرض کنید که اکثر کاربران زبان نمی‌دانند آب همان  $H_2O$  است. بنابراین این فرمول به هیچ وجه هیچ‌چیزی در مورد معنای آب به ما نمی‌گوید.

این ممکن است برای یک شیمی دان جالب باشد اما نظریه‌ای در مورد معنای «آب» به حساب نمی‌آید (ibid: 259).

آخرین نکته این‌که پاتنم «محتوای تعریفی» را نیز معادل معنا نمی‌داند و می‌نویسد:

علت آن‌که **محتوای تعریفی** (با معنای ذکرشده) نمی‌تواند با معنا این‌همان باشد آن است که هر دو عبارتی که منطقاً معادل‌اند در همه جهان‌های ممکن دامنهٔ مصادیق یک‌سان دارند و در نتیجه **محتوای تعریفی** یکسانی خواهند داشت؛ اما نظریه‌ای که نتواند میان عبارت‌هایی با معنای مشابه و عبارت‌هایی که صرفاً در منطق و ریاضی برابر هستند تمایز قائل شود به عنوان نظریه‌ای برای معنا کافی نیست. **مکعب و چندوجهی منتظم با شش سطح مربع** محمول‌هایی منطقاً معادل‌اند. لذا **محتوای تعریفی** هر دو یک‌سان است که عبارت است از تابعی که ارزش آن در همهٔ جهان‌های ممکن مجموعه مکعب‌های آن جهان است، اما میان معنا (ی این دو) تفاوتی هست که اگر معنا را با این تابع این‌همان بگیریم مغفول واقع خواهد شد (Putnam, 1981: 27).

البته پاتنم در نهایت موضعی شبیه رویکردهای جدید در مورد معنا در پیش می‌گیرد و معنا را صرفاً معادل یک شیء نمی‌داند بلکه معنا را امری چند وجهی می‌داند (Putnam, 1975: 268-269). به این بیان که معرفی‌نمایی مصادق یکی از جنبه‌های معنا است نه تمام جنبهٔ آن، اما با توجه به مجموعهٔ نظرات وی به‌ویژه نقل قول آخر، که در بخشی از مقاله واقع شده که وی در پی نشان‌دادن عدم تثبیت مصادق عبارات است، می‌توان گفت با رویکرد بیرونی‌ای که به معنا دارد معنادگی را موقوف به توانایی ارجاع می‌داند و چنان‌که دیدیم از آرای وی در مورد معنا می‌توان فهمید که اگر بنا باشد انسان‌ها توانایی ارجاع به امور بیرون از خود را داشته باشند، که وی قائل به وجود این توانایی در ما است چراکه دیدگاه شکاکانه به معنا ندارد، این توانایی از طریق آنچه در سر ایشان می‌گذرد حاصل نمی‌شود. همچنین نه محتوای تعریفی و نه دامنهٔ مصادق‌ها چون با معنا این‌همان نیستند از نظر پاتنم نمی‌توانند ثابت‌کنندهٔ مدلول عبارات زبانی باشند. پس چه راهی برای رئالیست متافیزیکی وجود دارد تا مدلول عبارات زبانی را تثبیت کند؟

## ۵. قیدهای عملی و نظری

تا این‌جای استدلال پاتنم، اگر پذیرفته شود، رئالیست متافیزیکی هنوز توانایی تثبیت مدلول عبارات زبان را نه از طریق توانایی‌های ذهنی و نه از طریق سیستم دلالت‌شناسی‌ای که برای

تحلیل زبان در اختیار دارد، نداشته است. امکان دیگری که پاتنم برای رئالیست‌ها مجاز می‌داند استفاده از قیدهای عملی و نظری برای تثبیت مدلول یک عبارت است. وی هر دو قید را با مثال معرفی می‌کند؛ اعمال قید عملی به این ترتیب است که ما به‌سادگی تعیین می‌کنیم که یک جمله صادق است اگر و فقط اگر یک آزمایش مشخص، نتیجه‌ای مشخص داشته باشد. مثلاً می‌گوییم «از این سیم جریان برق عبور می‌کند» صادق است اگر و فقط اگر عقربه ولت‌متر منحرف شود. اما این روش دو ایراد دارد که رئالیست را در تثبیت تعبیر (یا همان تثبیت مدلول) عبارات زبانی ناکام می‌کند. به عبارت دیگر این روش در دو مرحله باعث می‌شود که رابطه‌آزمون یا قید مورد نظر با نظریه یا تعریفی که باعث تثبیت مدلول یا همان تعبیر از زبان می‌شود از یقینی به حالت محتمل که برای تثبیت مدلول کافی نیست تبدیل شود. نخست این که نتیجه خود آزمایش محتمل است؛ یعنی ممکن است غلط باشد؛ مثلاً چیز دیگری باعث انحراف عقربه ولت‌متر شود و ما گمان کنیم از سیم، برق عبور می‌کند. دوم این که این آزمایش‌ها بر مبنای نظریه‌هایی طرح می‌شوند و تحلیل می‌شوند که خود این نظریه‌ها ممکن است دست‌خوش تغییر شوند مثلاً این که عبور جریان باعث انحراف ولت‌متر می‌شود بر مبنای نظریه‌ای مشخص در فیزیک معنا می‌دهد حال اگر این نظریه نقض شود این آزمون باطل خواهد شد.

نوع دیگر قیود را پاتنم قیود نظریه‌ای می‌داند مثل این که بگویند یک نظریه هرچه باشد باید چنان باشد که با این اصل که هر چیزی علتی دارد در تعارض قرار نگیرد. پاتنم ایراد عمده تمام این قیدها را چنین بیان می‌کند:

مشکل این دیدگاه آن است که سعی دارد دامنه مصادیق و محتوای تعریفی عبارت‌های مفرد را با تثبیت شرایط صدق کل جمله ثابت کند. ایده ... این است که قیدهای عملی و نظری معین می‌کنند که کدام جمله‌های زبان صادق‌اند. حتی اگر این قیدها کار خود را درست انجام دهند باز نمی‌توانند معین کنند که عبارت‌های، مفرد، زبان ما به چه چیز ارجاع می‌دهند؛ زیرا هیچ چیزی در مفهوم این قیدها وجود ندارد که مستقیماً مدلول عبارت‌ها را تعیین کند و انجام این کار به طور غیر مستقیم و با انتخاب قیدهایی که مجموعه جمله‌های صادق را برمی‌گزینند و امیدبستن به این که تعیین ارزش صدق کل جمله به طریقی مدلول عبارت‌هایی که در جمله‌ها آمده است را تثبیت کند نیز جواب نمی‌دهد (Putnam, 1981: 33).

اما این که چرا تثبیت مدلول عبارت‌های کوچک‌تر در یک جمله از طریق تعیین شرایط صدق کل جمله امکان ندارد امری است که برای اثباتش، پاتنم نیاز به برهان جایگشت دارد.

## ۶. برهان جایگشت

چنان که دیدیم رئالیست‌ها قائل به وجود خصوصیات و روابط مستقل از فهم بشر در عالم هستند. این ادعا اگر به زبان نظریه مدل بیان شود به این معناست که جهان یک مدل مشخص است؛ زیرا چنان که دیدیم یک مدل عبارت است از مجموعه‌ای از اشیا و خصوصیات این اشیا و روابط آن‌ها با یکدیگر، و وقتی کسی قائل به واقعی و مستقل بودن همه این خصوصیات و روابط است در واقع جهان را به شکل یک مدل مشخص می‌بیند و اگر مجموعه‌ای از گزاره‌ها (یعنی نظریه‌ای) یافت شود که تمام این روابط و خصوصیات را بیان کند، آن‌گاه این مجموعه منحصر به فرد خواهد بود زیرا چنان که در بخش قبل دیدیم یک نظریه می‌تواند مدل‌های متفاوتی داشته باشد اما یک مدل از آن‌جا که نمی‌تواند حاوی تناقض باشد یک نظریه بیش‌تر ندارد (نظریه یک مدل مجموعه‌ای از گزاره‌ها است که همه گزاره‌هایی را که یک مدل می‌تواند صدق‌پذیر کند در خود دارد).

می‌توان مثالی زد تا فهم مدلی از جهان بیش‌تر روشن شود؛ در جهان ما موجودات بسیاری مانند انواع حیوانات و گیاهان وجود دارند. این‌ها اشیا ی مدل مورد نظر رئالیست را تشکیل می‌دهند. هر کدام از این حیوانات یا گیاهان یا ... دارای خصوصیتی هستند برای مثال قد، وزن، و رنگ خاصی و نیز نسبت‌هایی با یکدیگر دارند مثلاً یکی از دیگری بزرگ‌تر یا سبک‌تر است؛ وقتی شما به عنوان رئالیست تمام این امور را مستقل از فهم و نگاه انسان ببینید آن‌گاه این بدان معناست که شما جهان را به مثابه یک مدل منحصر به فرد می‌نگرید و چنان که دیدیم مدل منحصر به فرد می‌تواند یک نظریه یگانه داشته باشد. برهان جایگشت سعی دارد که این نگاه به جهان به مثابه یک مدل را نقض کند، اما چگونه؟

هدف پاتنم از ارائه برهان جایگشت نشان دادن این امر است که نمی‌توان با تکیه بر ارزش مجموعه‌ای از جمله‌ها مرجع کلمه‌های به کار رفته در این جمله‌ها را مشخص کرد. به عبارت دقیق‌تر، فرض کنیم که می‌خواهیم مرجع کلمه‌ای مثل «گره» را معین کنیم؛ آن‌چه پاتنم می‌گوید این است که اگر برای این کار ما مجموعه‌ای از  $n$  جمله را که در آن‌ها از کلمه «گره» استفاده شده است ایجاد کنیم و بخواهیم با تکیه بر ارزش این جمله‌ها مرجع کلمه گره را تعیین کنیم، این کار دلایل کافی برای تثبیت مرجع کلمه «گره» را به ما نمی‌دهد. خود پاتنم چنین می‌گوید:

استدلال خواهم کرد که حتی اگر قیدهایی، از هر نوع، داشته باشیم که ارزش هر جمله از یک زبان را در همه جهان‌های ممکن مشخص کنند، هنوز مرجع کلمه‌های مفرد نامعین

باقی می‌ماند. در واقع می‌توان کل زبان را به طرقتی کاملاً متفاوت از هم چنان تفسیر کرد که هر کدام از این تفسیرها با این خواست که ارزش هر جمله در هر جهان ممکن یک چیز مشخص باشد سازگار باشد. به طور خلاصه ... هیچ دیدگاهی که فقط ارزش کل جمله را تثبیت می‌کند نمی‌تواند مرجع (مصدق) کلمه‌های جمله را تثبیت کند حتی اگر ارزش جمله‌ها را در همه جهان‌های ممکن تثبیت کند (ibid).

استدلال اصلی پاتنم در قالب ریاضیات پیشرفته بیان می‌شود که خارج از حوصله مقاله حاضر است، اما اُب آن به طور شهودی از این قرار است:

فرض کنید  $L$  زبانی است با محمول - نشانه‌های  $F_1, F_2, \dots, F_K$  ... که می‌توانند یک موضوعی و بیش‌تر باشند و فرض کنید  $I$  یک تعبیر است به این معنا که به هر محمول - نشانه از زبان  $L$  یک مجموعه (از اشیا) را نسبت می‌دهد. حال اگر  $I$  بیهوده نباشد یعنی لااقل یک محمول - نشانه یافت شود که در حداقل یک جهان ممکن دامنه‌ای (مجموعه‌ای) را شامل شود که نه تهی باشد و نه برابر کل عالم سخن باشد، آن‌گاه تعبیری مانند  $J$  یافت می‌شود که با  $I$  متفاوت است یعنی همان اشیا را به ترتیبی دیگر به عبارت‌ها نسبت می‌دهد ولی همان جمله‌هایی را در همه جهان‌های ممکن صادق می‌کند که  $I$  می‌کرد.

حال این پرسش را می‌توان مطرح کرد که اثبات قضیه فوق چه ارتباطی به زبان طبیعی دارد؟ برای فهم تبعات این قضیه بر فلسفه زبان کافی است به این نکته توجه کنیم که محمول نایهوده یعنی محمولی که گستره مصادیق آن، یعنی مجموعه اعضای دامنه که دارای آن خاصه هستند، تهی نباشد و برابر کل دامنه نیز نباشد. به طور شهودی خاصه‌ای بیهوده نیست که بتواند تمایزی میان اشیا یک دامنه ایجاد کند. در یک زبان طبیعی اولاً تمامی اسم‌ها محمول صفرموضوعی به حساب می‌آیند و بر  $F_i$ ‌های (یعنی توابع به معنای عام) نایهوده دلالت می‌کنند؛ ثانیاً سایر عبارات مانند صفت‌ها و نسبت‌ها و خلاصه هر خصیصه‌ای که در زبان طبیعی به نوعی سودمند باشد بر  $F_i$ ‌های نایهوده‌ای با یک و بیش از یک موضع دلالت می‌کنند. بنابراین به طور خلاصه می‌توان گفت آن‌چه به طور کلی در قضیه جایگشت اثبات شده، در مورد تمامی اسامی، صفات، و نسبت‌های یک زبان طبیعی صادق است؛ این بدان معناست که دو تعبیر متمایز  $I$  و  $J$  به طوری که دومی جایگشتی از اولی باشد می‌توانند در عین این که جمله‌های کاملاً یک‌سانی از  $L$  را در هر جهان ممکن صادق کنند مرجع کاملاً متفاوتی از کلمات یک‌سان داشته باشند. این یعنی مرجع هیچ کلمه را نمی‌توان به کمک صدق کل جمله تثبیت نمود زیرا صدق جمله نسبت به تغییر مرجع کلمه‌ها بی تفاوت است.

پاتنم در فصل دوم کتاب  $R, T \& H$  (*reason truth and history*)<sup>۶</sup> مثالی از کاربرد قضیه جایگشت ارائه می‌دهد؛ جمله زیر را در نظر بگیرید:

۱. گربه‌ای روی فرش است.

در یک تعبیر استاندارد این جمله در همه جهان‌های ممکن که در آن‌ها در یک زمانی حداقل یک گربه روی یک فرش باشد صادق است. علاوه بر این «گربه» به گربه ارجاع می‌دهد و «فرش» به فرش. پاتنم نشان می‌دهد که می‌توان جمله ۱ را به گونه‌ای بازتعبیر کرد که در جهان واقع «گربه» به آلبالو و «فرش» به درخت ارجاع دهد بدون آن‌که ارزش جمله ۱ در هیچ جهان ممکن‌ی تغییر کند. نخست همه جهان‌های ممکن را به سه دسته تقسیم می‌کنیم:

الف) جهان‌های ممکن‌ی که در آن‌ها در زمانی لااقل یک گربه روی لااقل یک فرش بوده باشد و لااقل یک آلبالو روی درختی بوده باشد؛

ب) جهان‌های ممکن‌ی که در آن‌ها در زمانی لااقل یک گربه روی لااقل یک فرش بوده باشد و هیچ آلبالویی روی هیچ درختی نباشد؛

ج) بقیه جهان‌های ممکن (جهان‌های ممکن‌ی که در آن‌ها هیچ گربه‌ای روی هیچ فرشی نیست).

سپس دو خاصیت «گربه\*» بودن و «فرش\*» بودن<sup>۷</sup> را چنین توصیف می‌کنیم (محتوای تعریفی دو عبارت):

<p>در جهان‌های نوع الف، X به آلبالو ارجاع دهد.</p> <p>در جهان‌های نوع ب، X به گربه ارجاع دهد.</p> <p>در جهان‌های نوع ج، X به آلبالو ارجاع دهد.</p>	}	<p>- تعریف: X یک گربه* است اگر و فقط اگر</p>
<p>در جهان‌های نوع الف، X به درخت ارجاع دهد.</p> <p>در جهان‌های نوع ب، X به فرش ارجاع دهد.</p> <p>در جهان‌های نوع ج، X به کوارک ارجاع دهد.</p>	}	<p>- تعریف: X یک فرش* است اگر و فقط اگر</p>

با این تعریف‌ها جمله زیر در همه جهان‌های ممکن با جمله ۱ هم‌ارزش است:

۲. گربه\*ای روی فرش\* است.

زیرا در جهان‌های نوع الف، ۲ یعنی آلبالویی روی درخت است. پس ۲ در جهان‌های نوع الف که جهان واقع، نیز جزو همین دسته از جهان‌هاست صادق است و می‌دانیم که ۱ نیز در این جهان صادق است زیرا ۱ یعنی «گربه‌ای روی فرش است» که این در جهان‌های نوع الف صادق است.

در جهان‌های نوع ب، ۲ یعنی: گربه‌ای روی فرش است طبیعتاً همان ارزشی را دارد که ۱ دارد زیرا مرجع «گربه» و «گربه\*» و نیز مرجع «فرش» و «فرش\*» یکی هستند. در جهان‌های نوع ج که جهان‌هایی هستند که وجه مشترکشان آن است که در آن‌ها هیچ گربه‌ای روی هیچ فرشی نیست منطقی است که پاتنم مرجع عبارت‌های «گربه\*» و «فرش\*» را چنان انتخاب کند که صدق ۲ غیر ممکن شود. وی همین کار را نیز انجام داده است. در جهان‌های نوع ج، ۱ کاذب است؛ زیرا جهان‌های نوع ج جهان‌هایی هستند که در آن‌ها هیچ گربه‌ای روی هیچ فرشی نیست. نظر پاتنم را می‌توان با کمی دقت در مبنای تقسیم‌بندی جهان‌های ممکن توسط وی فهمید؛ از آن‌جا که وی در پی آن است که نشان دهد می‌توان شماتیک، جمله‌های ۱ و ۲ را طوری سامان داد که اولاً در تمام جهان‌های ممکن یک ارزش مشابه داشته باشند و ثانیاً در جهان واقع «گربه\*» و «فرش\*» به ترتیب به آلبالو و درخت دلالت کند، بنابراین منطقی است که در یک تقسیم‌بندی ابتدایی وی جهان‌های ممکن را در مورد هر گزاره ۳. «گربه‌ای روی فرش است» و ۴. «آلبالویی روی درخت است» به دو نوع تقسیم کند: جهان‌هایی که در آن‌ها گربه‌ای روی فرش هست و جهان‌هایی که در آن‌ها گربه‌ای روی فرش نیست و نیز جهان‌هایی که در آن‌ها آلبالویی روی درخت هست و جهان‌هایی که در آن‌ها آلبالویی روی درخت نیست. حال منطقاً از ترکیب ۳ و ۴ چهار حالت ممکن به وجود می‌آید (طبیعتاً در منطق دو ارزشی مورد استفاده ما) به این ترتیب:

- ۳ و ۴

- ۳ و نقیض ۴

- نقیض ۳ و ۴

- نقیض ۳ و نقیض ۴

چنان‌که دیدیم اولی جهان‌های ممکن نوع الف را تشکیل می‌دهند و دومی جهان‌های نوع ب را و از آن‌جا که برای پاتنم هم‌ارزشی ۲ با ۱ مهم است دو حالت پایانی را با هم به صورت جهان‌های نوع ج قلمداد کرده است و مرجع «گربه\*» و «فرش\*» را به

گونه‌ای اختیار کرده که صدق‌شان غیر ممکن باشد. ۲ در جهان‌های ممکن نوع ج یعنی: آلبالو روی کوارک است. این امری کاملاً غیر ممکن است زیرا کوارک بنا به نظریه‌ای در فیزیک به ذرات بنیادین تشکیل‌دهنده پروتون‌ها و نوترون‌ها اطلاق می‌شود که بدیهی است آن قدر کوچک‌اند که هیچ آلبالویی نمی‌تواند روی آن‌ها قرار گیرد. در مورد این مثال توجه به این نکته مهم است که پاتنم این‌جا صرفاً قصد دارد مصداق دو کلمه «گره» و «فرش» را تغییر دهد و قصد تغییر مصداق بقیه کلمه‌ها را ندارد؛ قضیه جایگشت نشان می‌دهد مصداق تمام کلمه‌های زبان را می‌توان بدون تغییر در ارزش جمله‌های آن‌ها تغییر داد. پاتنم خود چنین می‌نویسد:

درواقع تعبیر کل زبان به طریقی کاملاً متفاوت چنان‌که هر کدام از این تعبیرها، با این شرط که ارزش هر جمله از زبان در هر جهان ممکن چیز مشخصی باشد، سازگار باشد امری ممکن است. خلاصه این‌که ... هیچ دیدگاهی که صرفاً ارزش کل جمله را تثبیت کند نمی‌تواند مرجع (کلمه‌های به کاررفته در جمله‌ها) را مشخص کند حتی اگر ارزش جمله‌ها را برای همه جهان‌های ممکن معین کرده باشد (ibid).

## ۷. نقد استدلال

در مواجهه با این استدلال سؤالات مهمی برای افراد شکل می‌گیرد؛ سؤالاتی از این دست که آیا استدلال مدعای خود را مبنی بر ناتوانی تثبیت مدلول عبارات زبانی از راه صدق گزاره‌هایی که این عبارات در آن‌ها به کار رفته‌اند، به درستی به کرسی می‌نشانند؟ از این گذشته نشان‌دادن ناتوانی در تثبیت مدلول عبارات زبانی به چه صورت رئالیسم متافیزیکی را به خطر می‌اندازد؟ به دیگر سخن چگونه رویکرد پاتنم به تثبیت مدلول عبارات زبان و چرایی آن هر دو می‌تواند محل مذاقه قرار گیرد.

انتقادات وارده به استدلال را می‌توان به دو دسته عمده تقسیم کرد: یک دسته از انتقادات تأکید بر آن دارند که استدلال‌های پاتنم برای نشان‌دادن ناتوانی تثبیت تعبیرهای زبان کافی نیست و دسته دوم انتقاداتی است که استدلال پاتنم را، حتی اگر درست هم باشند، نافی رئالیسم نمی‌دانند. در ادامه از نقدهای دسته اول به نقد دیوید لوییس، که از نظر فنی مهم‌تر از دیگر نقدها به نظر می‌رسد و با دسته دوم استدلال‌ها نیز مرتبط است، اشاره خواهیم کرد و در مورد دسته دوم نیز به چند راه که پیش روی معتقدان به رئالیسم متافیزیکی قرار دارد اشاره خواهد شد.



نقد لوئیس متوجه طریقه اعمال قیدهای محدودکننده تعبیر است. لوئیس می‌نویسد:

این قیدها درون توصیف‌گرایی عمومی<sup>۹</sup> کار می‌کنند. آن‌ها جانشین یا افزون بر این روش (توصیف‌گرایی عمومی) نیستند. ما باید در جای دیگری به دنبال راه حل این عدم قطعیت باشیم ... ما نیاز به قیدهای فراتری داریم. پاتنم فکر می‌کند که چنین قیدهایی وجود ندارند. توصیف‌گرایی عمومی یگانه برداشت ممکن از مصداق است و ... قیدهایی که درون این توصیف‌گرایی کار می‌کنند یگانه قیدهای ممکن هستند. دلیل وی (پاتنم) این است که توصیف‌گرایی عام، امپریالیستی (استعمارگرایانه) است به این معنا که کل قیود را تصاحب کرده و می‌کند (Lewis, 1984: 225).

دیوید لوئیس معتقد است که از نظر پاتنم قید C با پذیرش نظریه در مورد C لحاظ می‌شود (منظور از نظریه همان مجموعه‌ای از گزاره‌هاست با خصوصیتی که ذکر شد). برای توضیح بهتر می‌توان چنین گفت: فرض کنید که قید C عبارت از آن است که «هر پدیده‌ای علتی دارد». و فرض کنید که می‌خواهیم چنین قیدی را بر یک نظریه علمی در مورد یک پدیده مثلاً «نور» اعمال کنیم. نظریه عبارت است از مجموعه‌ای از گزاره‌ها، حال برای این که نظریه ما این قید که هر پدیده‌ای علتی دارد را لحاظ کند از نظر پاتنم (البته به ادعای لوئیس که درست هم به نظر می‌رسد) یگانه راه آن است که این قید را در قالب یک یا چند گزاره به مجموعه گزاره‌های نظریه اضافه کنیم. مثلاً در قالب گزاره‌هایی که علتی را تعریف می‌کنند یا شرط‌هایی که باید یک پدیده داشته باشد تا تصادفی تلقی نشود و مانند آن. بر این مبنا پاتنم معتقد است که هر گونه قیدگذاری از این دست کمکی به تثبیت مدلول عبارات زبان نمی‌کند زیرا همین که این قیدها به صورت گزاره‌هایی در کنار دیگر گزاره‌های نظریه قرار می‌گیرند خود مشمول همان قاعده تغییر مدلول عبارات زبان می‌شوند.

لوئیس، در مقابل، معتقد است که اعمال شرط یا قید C فقط از طریق پذیرفتن نظریه‌ای درباره C صورت نمی‌گیرد. از نظر وی این یک بدفهمی در مورد چیستی C است. به باور وی قیدگذاری آن نیست که تعبیر یا همان مدل مطلوب باید برداشت ما از C را صادق کند. بلکه قید آن است که تعبیر مطلوب باید از خود C تبعیت کند (C در این جا عبارت است از مفهومی که عبارت زبانی C بناست آن را بیان کند). البته لوئیس هیچ ایده‌ای در مورد چگونگی این تبعیت ارائه نمی‌دهد. به دیگر سخن می‌توان انتقاد لوئیس را چنین صورت‌بندی کرد که میان دو چیز باید تفاوت نهاد؛ از یک طرف تعبیری که یک قید پیشنهادی را مدل می‌کند (با ساختن جمله‌ای که آن قید را بیان می‌کند و آن جمله در مدل

صادق است که همان نظر پاتنم است) و از طرف دیگر تعبیری که با آن قید سازگار است. به عبارت دیگر لوئیس معتقد است که برآورده کردن قید C راه‌های دیگری به جز وارد کردن آن شرط به نظریه مورد بحث دارد. از نظر لوئیس پاتنم این تفاوت مهم را با گرفتن اولی به جای دومی از قلم انداخته است.

اگر بخواهیم با مثال ملموس «گره» و «آلبالو» مسئله را توضیح دهیم قیدگذاری پاتنم به این صورت بوده است که جهان‌های ممکن را تقسیم‌بندی کرده و در قالب گزاره‌هایی بیان کرده است که در هر جهان ممکن هر لفظ به چه چیز دلالت دارد. به عبارت دیگر پاتنم در همان قالب توصیف‌گرایی عمومی سعی در تعیین قیدهای تثبیت‌کننده مصداق دارد. سخن لوئیس آن است که برای تثبیت قیدها نباید در همان قالب توصیف‌گرایی عمومی یعنی از طریق مجموعه‌ای از گزاره‌ها که مدل مورد نظر باید آن‌ها را صادق کند عمل کرد بلکه مدل مطلوب باید از طریق قیدهایی بیرون از توصیف‌گرایی مقید شود. نباید به این قیده‌ها به گونه‌ای نگریم که انگار می‌توان محتوای این قیده‌ها را در قالب گزاره‌ای ریخت که مدل مطلوب باید آن‌ها را صادق کند. اما لوئیس هیچ‌گاه در مورد این که مکانیزم اعمال قیده‌ها چگونه باید باشد سخنی نمی‌گوید. درواقع وی صرفاً مکانیزم پاتنم را نفی می‌کند و سخنش جنبه ایجابی ندارد.

اما آیا صرف صحت استدلال پاتنم، می‌تواند برای نفی رئالیسم متافیزیکی کافی باشد؟ از آن‌جا که آنچه استدلال جایگشت نشان داده این است که تثبیت مصداق عبارت‌های زبانی بدون پیش‌فرض متافیزیکی «جهان ساختار منطقی دارد» ممکن نیست، پاسخ رئالیست‌ها به استدلال می‌تواند بسیار متفاوت باشد. از یک سو رئالیست‌هایی که تثبیت مصداق عبارت‌های زبانی برایشان مطلوب است می‌توانند چنین استدلال کنند که آنچه استدلال جایگشت نشان می‌دهد آن است که مکانیزم نسبت دادن ارزش در جهان‌های ممکن متفاوت، برای تعیین مصداق کافی نیست. این همان موضع دیوید لوئیس است. این سنخ رئالیست‌ها باید روشی برای تثبیت مصداق عبارت‌های زبانی معرفی کنند.

عمده استدلال‌هایی که این سنخ رئالیست‌ها بیان کرده‌اند ناظر به آن است که اگر هیچ راهی برای تثبیت مصداق عبارت‌های زبانی وجود نداشته باشد آن‌گاه هیچ نظریه‌ای غلط نیست. زیرا در فقدان هر گونه ملاک برای تحدید مدل‌های موجود برای یک نظریه، می‌توان تعبیری یافت که نظریه مورد بحث را صدق‌پذیر کند.

در سوی دیگر رئالیست‌هایی قرار دارند که تثبیت مصداق عبارت‌های زبانی برایشان

حائز اهمیت نیست. یا به تعبیر دیگر، رئالیسم‌شان بر پایه تثبیت مصداق عبارت‌های زبانی استوار نیست. ایشان می‌پذیرند که مطابقتی میان کلمه‌ها و جهان وجود ندارد ولی این دلیل بر نفی رئالیسم نیست.

ممکن است کسی چنین استدلال کند که به طور کلی، بی‌اطلاعی از مکانیزم طبیعی جهت تثبیت مصداق، دلیل بر نبود آن نیست. چنین به نظر می‌رسد که پذیرش این استدلال به این تصمیم بستگی دارد که آیا پذیرش رئالیسم بدون توجیه مطلوب است یا نه. عده‌ای حاضر به پذیرش بی‌دلیل این امر نیستند و برایش دلیل می‌خواهند و عده‌ای دیگر رئالیسم را پایه قرار می‌دهند و دیگر استدلال‌های خود را بر آن بنا می‌کنند. برای دسته‌ی اخیر استدلال پاتنم نافی رئالیسم متافیزیکی نیست.<sup>۱۰</sup>

## ۸. نتیجه‌گیری

در نخستین مواجهه با استدلال پاتنم، ممکن است چنین به نظر برسد که استدلال پاتنم نوعی نام‌گرایی پیش پا افتاده را دربر دارد؛ آنچه پاتنم در این استدلال انجام می‌دهد تعویض کاملاً قراردادی مدلول بعضی عبارات زبانی و سپس نشان‌دادن این امر است که گزاره‌هایی مشخص با وجود این جابه‌جایی کماکان ارزش خود را حفظ می‌کنند. برای پاسخ به این طرز تلقی توجه به دو نکته بسیار اهمیت دارد: نخست آن‌که پاتنم این استدلال را در رد چه چیزی ارائه می‌کند و دوم چگونگی نگاه پاتنم به مدلول در شیوه فلسفیدن وی است. چنان‌که در مقدمه دیدیم از دید پاتنم رئالیست متافیزیکی کسی است که ساختار دلالت‌شناسی میان زبان و عالم را به گونه‌ای می‌بیند که برای صادق دانستن یک عبارت نیاز به دانستن معنای آن نیست بلکه دلالت میان اجزای زبان و عالم خارج شما را قادر می‌سازد صدق و کذب عبارت را تعیین کنید. در نقد چنین دیدگاهی نیاز به هیچ پیش‌فرض معنایی‌ای وجود ندارد و فقط کافی است با استفاده از محتوای تعریفی (تعریف گربه\* و فرش\* در جهان‌های ممکن متفاوت)، دامنه‌ی مصادیق عبارات را تعیین، و صدق عبارات را تعیین کرد. این همان ادعایی است که برای ساختار زبان و جهان خاصیتی قائل است که به خودی خود باعث می‌شود عبارات به مدلول‌های درست خود دلالت کنند و اگر جایی بر اثر خبط و خطای انسان، عبارتی مدلول درستی نداشته باشد جایی در نهایت منتهی به گزاره‌ای کاذب می‌شود که اشتباه در تعیین مدلول را آشکار خواهد کرد. بنابراین پاتنم با نشان‌دادن این‌که نمی‌توان با تکیه بر ارزش مجموعه‌ای از جمله‌ها مرجع کلمه‌های به‌کار رفته در این جمله‌ها را مشخص کرد،

چنین برداشت متافیزیکی‌ای در مورد رابطه زبان و جهان را نادرست دانسته و در این راه نیز هیچ‌گاه از پیش‌فرض کسانی که قصد نقدشان را داشته عدول نکرده است. به عبارت دیگر پاتنم موضعی له یا علیه نام‌گرایی ندارد (البته موضع وی در مورد این که ما کشفیات علمی داریم و چنین نیست که مقرر کنیم از این پس آب  $H_2O$  است بلکه ما کشف می‌کنیم که آب  $H_2O$  است را می‌توان شاهدهی دال بر این دانست که پاتنم یک نام‌گرا نیست) بلکه ادعایی که وی در پی نقد آن است به گونه‌ای است که وی برای نفی آن مجبور است شرایط برقرارنبودن ادعا را نشان دهد یا به اصطلاح مثال نقض بیاورد.

در یک نمای از بالا می‌توان چنین گفت که برهان جایگشت در نشان‌دادن این که دستگاه دلالت‌شناسانه ما از تثبیت مدلول عبارات زبان ناتوان است موفق است. اما آیا این بدان معناست که ما در کاربرد روزمره زبان دچار لغزش هستیم و موفق به ارجاع نیستیم؟ البته که پاتنم چنین نمی‌گوید. با وجود این که وی معتقد است ما به صورت نظری یعنی با نظریه‌پردازی نمی‌توانیم مدلول عبارات را تثبیت کنیم اما عملاً این اتفاق می‌افتد. وی می‌نویسد:

«دقیقاً از آن‌جا که طبیعت عینی محیط اطراف در تثبیت مدلول عبارات دخیل است در نتیجه در تثبیت شرایط صدق عینی جمله‌ها نیز دخیل است البته نه به شیوه رئالیست‌های متافیزیکی» (Putnam, 1983: 86).

اشاره پاتنم به طبیعت عینی محیط اطراف و دخالت آن در تثبیت مدلول عبارات ارتباط وثیقی با بیرون‌گرایی معنایی وی دارد، مثلاً فرمول شیمیایی آب را در معنای لفظ «آب» دخیل می‌داند.

اما ناموفق بودن دستگاه دلالت‌شناسانه ما برای تثبیت مدلول عبارات زبان به معنای رد رئالیسم نیست بلکه آن نوع رئالیسمی را تحت تأثیر قرار می‌دهد که بر مبنای توانایی بر ارجاع استوارند (که پاتنم نوع خاص از آن را رئالیسم متافیزیکی نامیده است)، اما اگر قرائتی از رئالیسم ارائه شود که بر این مبنا نباشد، استدلال پاتنم خللی در آن ایجاد نمی‌کند.

### پی‌نوشت

۱. در مورد این لغت باید گفت که نه تنها ترجمه دقیق در فارسی ندارد بلکه در انگلیسی هم لغتی است که نخستین بار ردلف کارناپ جعل کرده است. در فارسی این لغت را معنا ترجمه کرده‌اند که البته همیشه ترجمه رسایی نیست. در ادامه مقاله توضیح بیش‌تری در مورد آن داده شده است.

۲. قیدهای نظری و عملی در چند صفحه پایین‌تر توضیح داده شده‌اند.

3. Tarski's Truth Definitions, Stanford Encyclopaedia of Philosophy

4. (Putnam Hilary, 1981; 1983; and 2001)

۵. قواعد زبان باید به گونه‌ای باشد که بتوان به اندازه‌ی نیاز، به زبانمان اسم و دیگر اجزا را اضافه کنیم.

6. 'Meaning and Reference', *Analytic Philosophy an Anthology*, A. P. Martinich and Sosa (eds.), Blackwell, 2001.

۸. استفاده از ستاره فقط برای تسهیل در بیان مطلب است نه این‌که محمول‌ها یا خواص جدیدی معرفی شده باشند. در واقع همان دو خاصیت «گره‌بودن» و «فرش‌بودن» قرار است بازتعریف شده و مدلول‌های دیگری داشته باشند و برای این‌که با دلالت سابق آن‌ها خلط نشود از ستاره استفاده شده است.

۹. دیوید لوئیس توصیف‌گرایی عمومی را چنین توضیح می‌دهد:

فرض کنید زبان بسط‌یافته‌ای داریم با مصداق‌های کاملاً مشخص برای کلمه‌ها. آن‌گاه می‌خواهیم واژه جدیدی بر زبان قبلی بیفزاییم آن هم از طریق معرفی عبارات جدید و تعریف‌نشده به نظریه‌پردازی‌مان. بر این اساس ما توصیف‌هایی از زبان قدیم خودمان را به واژه جدید نسبت می‌دهیم و در نتیجه اگر عالم خارج در این مسیر همراهی کند، ما می‌توانیم به عبارت جدید مصداق ببخشیم ... حال ممکن است گرایش وجود داشته باشد به اعمال این روش در یک مقیاس وسیع‌تر. ما توانسته‌ایم به صورت جزئی مصداق عبارات را تعیین کنیم؛ در مورد کل زبان چطور؟ اگر چنین کنیم دیگر لازم نیست نگران آن باشیم که عبارات قدیمی زبانمان چگونه به مصداق‌هایشان دلالت می‌کنند زیرا دیگر زبان قدیمی‌ای وجود ندارد ... (Lewis, 1984: 222-224).

چنان‌که از سخن لوئیس برمی‌آید مراد وی از توصیف‌گرایی همان رویکرد راسلی به تعیین مصداق است که ما با الفاظی که در اختیار داریم برای واژه جدید مجموعه‌ای از خصوصیات و صفات می‌سازیم که به آن وسیله موفق به ارجاع به مدلول عبارت جدید می‌شویم. این را لوئیس توصیف‌گرایی جزئی می‌داند چون ما با این روش فقط جزئی از زبان را که جدید است با آن بخش‌هایی که از قبل شناخته شده‌اند تعریف می‌کنیم. حال اگر بخواهیم کل زبان را یک‌جا و بدون مبنای قرارداد بخش‌های از الفاظ به عنوان الفاظ از قبل شناخته‌شده به همین روش که الفاظ جزئی را معرفی کردیم معرفی کنیم یعنی از توصیف‌گرایی نه برای تعیین مصداق یک عبارت جدید افزوده شده به زبان بلکه برای تعریف تک‌تک عبارات زبان خواه جدید خواه قدیمی

استفاده کنیم این را لوئیس توصیف‌گرایی عمومی می‌داند و معتقد است آنچه پاتنم انجام داده نشان می‌دهد که این نوع توصیف‌گرایی غلط است.  
۱۰. برای مطالعه ادبیات موجود حول محور مشکلات سماتیکی رئالیسم متافیزیکی می‌توان به مدخل *دایرةالمعارف استنفورد* تحت همین عنوان رجوع کرد.

## منابع

اردشیر، محمد (۱۳۸۳). *منطق ریاضی*، تهران: هرمس.

- Lewis, David (1984). 'Putnam's Paradox', *The Australasian Journal of Philosophy*, Vol. 62, No. 3.
- Miller, Alexander (2010). 'Realism', *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), Available In <http://plato.stanford.edu/archives/spr2012/entries/realism/>.
- Putnam, Hilary (1975). *Mind Language and Reality*, Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary (1981). *Reason, Truth, and History*, Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary (1983). *Realism and Reason*, Cambridge University Press.
- Putnam, Hilary (2001). 'Meaning and Reference', *Analytic Philosophy an Anthology*, Martinich A. P. and Sosa (eds.), Blackwell.